

پیوند فقه و اقتصاد

دکتر اسماعیل اولیائی*

چکیده

اندیشه و تفکر اسلام به عنوان یک جهان بینی برای اداره جامعه و راهنمای انسان بسوی کمال و سعادت واقعی، قوانین و طرحهای ضروری منطبق بر نیازهای مادی و معنوی بشر، در اختیار جامعه قرار می‌دهد تا همه نهادهای فرهنگی - سیاسی و اقتصادی برای ایجاد رفاه و رفع فقر و تبعیض و تحقق عدالت اجتماعی فعال شوند.

غیبت طولانی فقه از صحنه حاکمیت و جامعه و تغییرات وسیع در روابط و مناسبات اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی موجب ایجاد مشکلات و بحرانهای مختلف شده که فقه در همه دورانهای گذشته و معاصر آماده پاسخگویی به همه نیازها و حوادث واقعه متناسب با شرایط و مقتضیات زمان می‌باشد.

مقاله حاضر در راستای کشف و معرفی پیوند عمیق و همه جانبه میان ایدئولوژی اسلام و علم اقتصاد و درک جایگاه حوزه عمل هر کدام بر مبنای اصل فکری و فلسفی جهان بینی توحیدی است تا در حد توان خویش به طرح مشکلات، ابهام‌ها و ضرورتها پرداخته و زمینه‌های لازم برای ارائه نظریه و طرح مسائل اقتصادی از دیدگاه اسلام بپردازد.

مقدمه

تأسیس نظام حکومتی، فرع داشتن فلسفه سیاسی مدوّن است؛ فلسفه‌ای که در تعبیری از انسان و جهان ریشه داشته باشد. مهم ترین وظیفه طراحان نظام، استخراج نظریه جامع سیاسی از درون تفکر مکتبی است که طرح تمام نهادهای لازم حکومتی را دارا باشد و مواد و مصالح لازم برای برخورد با «حوادث واقعه» را ارائه کند. مهندسان این طرح، نخست باید موضوع «حکومت» و

*. عضو هیأت علمی گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان.

اداره کشور را به صورت واقعیتی در روابط اجتماعی شناخته و از تمام زوایای آن آگاه، و با جزئیات و چگونگی های آن آشنا باشند تا بتوانند قوانین و طرح های لازم را از منابع تفکر نظام مند خویش بگیرند و آن کلیات و مصالح و مواد را بر این واقعیت و مصادیق منطبق سازند.

انقلاب اسلامی ایران، داعیه چنین طراحی و مهندسی را داشته است. میدان داران تفکر «حکومت اسلامی»، فردای پیروزی انقلاب، به طراحی این نظام پرداختند و قانون اساسی را به صورت طرح کلی اداره کشور بر اساس مبانی مکتبی پدید آوردند. دست اندرکاران تدوین این قانون، با این امید، قانون اساسی را پی ریختند که در آینده، تمام نهادهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بر اساس مبانی مکتبی شکل گیرد و بنا شود. بخش اقتصادی نظام نیز از این کلیت خارج نبوده است؛ به همین لحاظ در قانون اساسی، بر پی ریزی اقتصاد سالم بر پایه مکتب، تأکید شده است:

پی ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه های تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیر بیمه.^۱

روشن است که قانون اساسی، عهده دار طرح اصول کلی و ارائه مبانی و اهدافی است که قوانین فرعی و اجرایی باید با توجه به آن ها تدوین شود. در قانون اساسی نمی توان از قانون کار یا تجارت خارجی یا حدود مالکیت یا... به تفصیل سخن به میان آورد. قانون اساسی، خود منبع قانون گذاری و به منزله محور اصلی نظام است. تدوین قوانین فرعی با تکیه بر اصول قانون اساسی در نظام جمهوری اسلامی بر عهده مجلس شورای اسلامی گذاشته شده است و اصول قانون اساسی، در نظامی حقوقی به نام فقه ریشه دارند. برای فهم و تفسیر قانون اساسی، چاره ای جز آشنایی با فقه نیست. با توجه به آن چه مطرح شد می توان دریافت که فقه در دوران کنونی، مرحله ای دشوار و مهم از دوران تکامل خود را می پیماید؛ مرحله عبور از «نظریه پردازی» به «قانون گذاری» از «ذهنیت به عینیت» و از «تابعیت به حاکمیت». در این گذر تاریخی و مهم، تنش های قابل ملاحظه ای پدید می آید. انس به مفاهیم و مباحث سنتی از یک سو، و نیازهای حکومتی در تمام زمینه ها و رویش انبوه پرسش هایی که حضور فقه را در عرصه های عمل می طلبد، از سوی دیگر، به این تنش ها دامن می زند. تنش ها و مبارزه «گذشته بسندگی» یا «نواندیشی»، بحران هایی را به همراه دارد و عبور از این مرحله، به سادگی انجام نمی یابد. مباحث اقتصادی فقه نیز نه تنها از این کلیت به کنار نمی ماند، بلکه این تنش ها در آن جا بروز بیش تری

می‌یابد. مسائل و مباحث اقتصادی، به لحاظ نیاز بیش‌تر بدان‌ها و اهمیت و گستردگی‌شان، معركة آرا و صحنه پرغوغای این‌گونه تنش‌ها است.

غیبت طولانی فقه از صحنه حاکمیت و تغییرات عمیقی که در روابط و مناسبات اقتصادی به وقوع پیوسته، تطبیق کلیات فقه با قضایای موجود اقتصادی را مشکل ساخته است و فقه در دوران معاصر، برای پاس‌خگویی به نیازها و حوادث واقعه اقتصادی، باید به دنبال چاره‌اندیشی‌های بزرگ باشد.

برنامه‌ریزی اقتصادی در نظام جمهوری اسلامی پس از انقلاب، مراحل سه‌گانه‌ای را گذارنده است.

مرحله اورژانسی

در این مرحله، بر اساس نیازهای فوری و جو انقلابی حاکم، به راه‌حل‌های مقطعی و انقلابی اندیشه شده و فرصت رهیابی به اصول و مبانی در کنار نبوده است. عمده ملاک سمت‌گیری‌ها، بخش‌نامه‌ها و دستورالعمل‌ها، تأمین منافع محرومان و قطع دست مستکبران و متکثران بوده است.

مرحله بازنگری به ویرانی‌ها

در این مرحله، مسؤولان انقلاب پس از فراغت از اصل انقلاب به ویرانه‌های نظام گذشته اندیشیده‌اند و جوآنه «چه باید کرد؟» در زوایای ذهنیت طراحان نظام، شکوفا شده است. نظریات و اندیشه‌هایی ابتدایی ابراز شده؛ ولی ژرفای مشکل - آن‌چنان که می‌باید - هنوز برای صاحب‌نظران روشن نشده است.

مرحله تعیین تکلیف نهایی

در این مرحله، نهادهای اقتصادی، جایگاه آن‌ها، حوزه عمل هر کدام و وظایف و اختیاراتشان بر مبنای فقه، بازگشت به اصول و مبانی تفکر اسلامی و آغاز مشاجره‌های فقهی مورد توجه قرار گرفته از سطحی‌نگری آغاز، به سوی ژرف‌اندیشی، در باب مسائل اقتصادی ره می‌پیماید. در وضعیت کنونی، درباره قانونگذاری اقتصادی، در چنین مرحله‌ای (مرحله تدوین نظام اقتصادی بر مبنای فقه و حقوق اسلامی) به سر می‌بریم و بدین‌سان است که طرح این مباحث و کندوکاو در زوایای آن، بایستگی می‌یابد و تبیین درست مشکلات و پرسش‌های موجود در این زمینه، به مثابه مدخل ورود این مباحث رخ می‌نماید.

در این مقاله برآنیم در حدّ توان به طرح مشکلات، ابهام‌ها، و گره‌های کور موجود در زمینه تدوین قوانین اقتصادی بر مبنای فقه پردازیم و تابلویی از چگونگی‌های این باب ترسیم کنیم.

این مقاله دربارهٔ ارائهٔ نظریه و طرح نو برای حل مسائل اقتصادی بر مبنای فقه، هیچ داعیه‌ای ندارد. هدف از طرح این مبحث آن است که با تأمل و به‌دور از برخوردهای سطحی و در حدّ توان، به طرح سالم بخشی از زمینه‌های قابل بحث و شناسایی گره‌های کور در این باره بپردازد و فهرستی از کوشش‌های انجام شده در این مورد و دیدگاه‌ها و نظریات گوناگون را ارائه کند و همهٔ فرزندان و استادان و صاحبان اندیشه و قلم را به غور در این مباحث و به کوشش در گشودن گره‌ها فرا خواند. بدون شک، طرفداران همهٔ گرایش‌های فکری بر این امر متفقند که در باب تنازعات فکری، سرانجام باید مسائل از طریق علمی پایان پذیرد و بر این باورند که همگان به مصالح انقلاب و حاکمیت فقه بیندیشند؛ چرا که طرح سیاسی این مباحث، نه تنها به حلّ این‌گونه معضلات نمی‌انجامد که خود سبب بروز گره‌های کور تازه می‌شود. وحدت اجتماعی، در سیلان حبّ و بغض‌ها فرو می‌ریزد و شوکت و عظمت همهٔ جناح‌ها در جایگاه «امت واحده» مخدوش می‌شود. نکتهٔ دیگری که در طرح این‌گونه مباحث، همواره باید بدان توجه داشت این‌که کشورها به‌لحاظ اهمیت جغرافیایی سیاسی و مطرح بودنش برای آزمندان جهانی، هرگز برخوردهای فیزیکی داخلی را بر نمی‌تابند و هرگز در حلّ مباحث نظری نباید دامنۀ تنش‌های فکری، به برخوردهای فیزیکی کشانده شود که در آن صورت، نه فکری خواهد ماند و نه صاحب فکر. از این همه که بگذریم، به لحاظ انسانی نیز در دورانی به‌سر می‌بریم که بشر برای حلّ معضلات خویش، بیش‌تر به بحث و گفت‌وگو می‌اندیشد. باید این اندیشه در جامعهٔ ما جای خود را بیابد که حلّ مباحث و مسائل فکری، فقط از راه گفت‌وگو و طرح سالم آرا امکان‌پذیر است؛ البته تن دادن به این وضعیت، ایثارگری‌های بزرگ را می‌طلبد، و جادهٔ سعادت فقط از وادی این ایثارگری‌های بزرگ می‌گذرد. اگر چنین کنیم می‌توان به افق‌های روشن سازندگی و رشد امید داشت و با این امیدها است که این مقاله به طرح مشکلات موجود دربارهٔ فقه و پی‌ریزی اقتصاد سالم می‌پردازد.

۱. رابطهٔ فقه و نظام اقتصادی

در برخورد با عنوان پیشین، نخستین پرسشی که به ذهن می‌رسد، این است که بین این دو حوزهٔ معرفتی چه رابطه‌ای وجود دارد و چگونه فقه و اقتصاد به هم ربط می‌یابند. برای یافتن پاسخ این پرسش باید از ماهیت هر یک از دو معرفت یاد شده آگاهی داشت؛ سپس نقطهٔ تماس و تلاقی آن دو را مورد مذاقه قرار داد. فقه در این مبحث به مجموعهٔ حقوقی اطلاق می‌شود که وظیفهٔ «ارائهٔ طریق» در تماس حوزه‌های عمل اعم از حوزه‌های فردی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، و اقتصادی را بر عهده دارد و با قدمت تاریخی خویش، گستره‌ای

بس بزرگ را در برمی‌گیرد. اگر مفهوم اقتصاد در عنوان مقاله را نیز در نظر بگیریم که به رفتار و رابطه انسان با اشیای مادی مورد نیاز او و اسلوب حاکم بر تولید و توزیع ثروت اطلاق می‌شود می‌توانیم به چگونگی فقه و اقتصاد وقوف یابیم. بدین‌سان در می‌یابیم که اگر از فقه سخن بگوییم و از «پی‌ریزی اقتصاد سالم» بر مبنای فقه بحث کنیم، از دو مقوله متباین سخن نرانده‌ایم. فقه با توجه به ماهیتش نمی‌تواند در باب پی‌ریزی اقتصاد سالم ساکت و بی‌طرف باشد؛ بلکه فقه اسلامی از صدر اسلام در کلیه مراحل تاریخی اسلام، منادی و پایه‌گذار نظام اقتصادی سالم در جهت تأمین عدالت اجتماعی و استقلال و خودکفایی واقعی برای جامعه اسلامی است مشروط به این‌که فرهنگ، اخلاق و نظام تربیتی اسلام بر جامعه حاکمیت یابد و مسؤولان سیاسی جامعه برای استفاده مطلوب از امکانات موجود، برنامه‌ریزی لازم را انجام دهند.

۲. رابطه فقه و علم اقتصاد

سخن از ارتباط «فقه و علم اقتصاد»، بحث از رابطه «ایدئولوژی و مکتب با علم اقتصاد» است؛ چرا که فقه، گرچه به مفهوم کامل ایدئولوژی نیست، به لحاظ آن‌که به نظام حقوقی مکتب اطلاق می‌شود، بحث از رابطه آن با علم اقتصاد، همان بحث از رابطه «مکتب و علم اقتصاد» است. در این جا درصدد بحث از این رابطه نیستیم؛ بلکه بر اساس آن‌چه از اهداف مقاله ترسیم کردیم، درصددیم موضوعات و زمینه‌های قابل بحث را مطرح کنیم و پرسش‌ها و ابهام‌های مورد ابتلا در این وادی را پیش دید خوانندگان قرار دهیم؛ توجه پژوهشگران را به این زمینه‌ها جلب کنیم و ضرورت پرداختن به این‌گونه مباحث را یادآور شویم.

نخستین پرسش در این باره به نوع ارتباط مکتب اقتصادی و علم اقتصاد مربوط است. در چگونگی این ارتباط، نظریه قاطع و جامعی ارائه نشده است و به لحاظ جدید بودن موضوع، به ویژه در تألیفات اسلامی، مؤلفان و صاحب‌نظران به صورت گذرا آن را طرح و درباره‌اش اظهار نظر کرده‌اند. گرچه این مبحث می‌بایست از گذشته‌های دور و نخستین روزهای «علم اقتصاد» طرح و پیگیری می‌شده، به عقیده برخی از صاحب‌نظران در مباحث اقتصادی چنان‌که باید به این امر توجه نشده است.^۲

در دوران معاصر پس از ورود مارکسیسم به حوزه کشورهای اسلامی و ارائه مباحث اقتصادی بر پایه جهان‌بینی مارکسیستی، میان پژوهشگران اسلامی حرکتی نو آغاز شد؛ حرکتی که برای نخستین بار می‌خواست برای مباحث اقتصاد اسلامی، قالب فکری بیابد و برخلاف گذشته که ابواب فقهی مربوط، به صورت مجزا و بدون در نظر گرفتن یک پارچگی آن‌ها طرح می‌شد، به

عرضه نو این مباحث در قالب نظام بپردازد. این کوشش بیش تر از نیاز ایدئولوژیک برمی خاست و برای پاسخ به تبلیغات مارکسیستی و دفاع تئوریک از اسلام انجام می شد. در تدوین و تهیه طرح برپایی حکومت مذهبی در ایران و به لحاظ این که همه قوانین اقتصادی کشور می بایست منطبق بر فقه و ایدئولوژی، تدوین می شد، این مباحث قوت بیش تری گرفت. در این دوره، به لحاظ این که در مواردی، ناسازگاری نظریه «علم اقتصاد» با احکام «اقتصاد مکتبی» به نظر می آمده، بحث از این مورد ابراز شده است. در این جا به اجمال، فهرستی از آرای موجود درباره رابطه «علم اقتصاد» و «مکتب اقتصادی» را مرور، و به مسائل قابل بحث، و ابهامات مورد ابتلا در این وادی اشاره می کنیم. یک در جوامع ساده قرون وسطا که هنوز مباحث اقتصادی، حوزه مستقل خود را نیافته، و به مثابه علم، جلوه نکرده بود، در مباحث مربوط، هیچ گاه بین دو حوزه علم و مکتب اقتصادی، تباین قابل توجهی وجود نداشت و اصولاً علمی به نام علم اقتصاد موجود نبود تا چنین تباینی مفروض باشد.

فلاسفه قرون وسطا در اروپا، اقتصاد را به عنوان جزء دوم اخلاق به پیروان و دانش آموزان می آموختند و تأکید می کردند که عمل به دستورات اقتصادی آنها، سبب رستگاری در آخرت خواهد شد.^۳

دو. برخی از پژوهشگران برآنند که علم اقتصاد و مکتب اقتصادی به دو حوزه متباین مربوطند. علم اقتصاد از «چگونه هست» و «چگونه خواهد بود»، بحث می کند؛ ولی اقتصاد مکتبی از بایدها و نبایدهای اخلاقی سخن می گوید و به تعبیر دیگر، ملاک تباین «علم اقتصاد» با «مکتب اقتصادی» را در روش و هدف مطالعه آن دو باید جست^۴ و در توضیح نظریه خویش چنین مثال می زنند.

وقتی خوبی یا بدی بهره را که اساس کار بانکهای امروزی است، بررسی کنیم، از همان مقیاس های علمی که در اندازه گیری حرارت هوا یا درجه غلیان آب به کار می رود، استفاده نمی کنیم. برای ارزیابی عدالت، آن را با ملاک های اخلاقی خارج از حدود و قیاس مادی می بینیم. مفهوم عدالت فی نفسه ایده عملی نیست.^۵

چنان که ملاحظه می شود، این نظریه، تمایز این دو حوزه معرفتی را به روش می داند و حد فاصل مکتب و علم را مفهوم عدالت معرفتی می کند؛ ولی وارد این مقوله نمی شود که آیا امکان دارد حتی عدالت، دستوری اقتصادی را سفارش کند؛ ولی در همان مورد خاص، «علم اقتصاد» با تفسیر این پدیده حکم کند که اگر چنین دستوری به کار گرفته شود، فلان پیامد منفی در صحنه اقتصادی بروز خواهد کرد و اگر چنین موردی پیش آید، چه باید کرد؟ به این مبحث در این

نظریه تعرض نشده است.

سه. برخی دیگر از پژوهشگران برخلاف نظریه‌ای که تفاوت این دو معرفت را به روش و هدف می‌دانست، تمایز این دو را به موضوع تعیین کرده و گفته‌اند:

علم اقتصاد، علم به قوانین تولید، و مکتب اقتصادی، شیوه توزیع ثروت است؛ از این رو هر گاه بحثی به تولید یا به تهیه و تکامل وسایل تولید مربوط باشد، آن بحث جزء علم اقتصاد و بالتیجه کلی و عمومی بوده و سیستم‌های مختلف اجتماعی در قبال آن وضع یکسانی دارند و اگر نحوه توزیع و تملک و تصرف ثروت مورد نظر باشد، بحثی است مکتبی و مربوط به رژیم اقتصادی که هر یک از مکاتب، نظریات ویژه‌ای نسبت به آن دارند.^۶

این نظریه، خالی از لطف نیست؛ چرا که اگر مقیاس احکام اقتصاد مکتبی را عدالت و عدالتخواهی بدانیم و توجه کنیم که در این مکاتب، بیش‌تر از ایجاد عدالت اجتماعی، تعدیل ثروت، برابری انسان‌ها و نفی استثمار و بهره‌کشی سخن رانده می‌شود، توجه می‌یابیم که تمام این مباحث به موضوع چگونگی توزیع ثروت مربوط می‌شود. در مباحث استفاده از طبیعت نیز در مکاتب، از چگونگی تولید کالا و تبدیل مواد خام به مواد قابل مصرف سخن نیست؛ بلکه سخن از این است که طبیعت به چه کسی تعلق دارد و منشأ مالکیت کدام است؟ بدین سان این نظریه در ابتدا، نظریه‌ای مقبول جلوه می‌کند؛ ولی با اندکی دقت در جزئیات مباحث مکتبی، متوجه می‌شویم که مباحث مکتبی در این موضوعات خاص، منحصر نمی‌ماند و از این حوزه پای فراتر می‌نهد و در موضوع چگونه تولید کردن و چه چیز تولید کردن نیز دخالت می‌کند؛ به‌طور نمونه، مکتب اقتصادی اسلام، تولید کالاهایی را منع، و در برخی موارد، به وجوب تولید برخی کالاها براساس معیارهای فقهی حکم می‌کند. بر این اساس نمی‌توان به تباین کلی «علم اقتصاد» از مکاتب اقتصادی از لحاظ موضوع، حکم کرد.

چهار. در برابر این نظریه، نظریه‌ای بر آن است که علم اقتصاد، حوزه‌ای فراگیر دارد که مسائل اقتصاد دستوری را نیز در بر می‌گیرد. این نظریه بر آن است که «علم اقتصاد باید هم به اقتصاد اثباتی هست و خواهد بود» و هم به اقتصاد دستوری بپردازد.^۷ این نظریه را به کینز منسوب دانسته‌اند. در این نظریه، به اجمال بر عدم تباین این معرفت تأکید شده و به چیزی به نام اقتصاد مکتبی توجهی نشده است. این دیدگاه از زاویه صرفاً علمی به مسأله نگر بسته، و علم اقتصاد را به مثابه دیگر علوم تجربی انگاشته است که بدون در نظر گرفتن ایدئولوژی‌ها و جهان‌بینی‌ها فقط پس از پردازش داده‌ها، دستورهای خود را بیان و اجرای آن‌ها را سفارش می‌کند و به تغایر یا عدم

تغایر آن‌ها با دیگر حوزه‌های معرفتی توجّهی ندارد.

پنج. پنجمین نظریه، احکام مکتب اقتصادی را مبنای احکام علم اقتصاد قرار می‌دهد و معتقد است که احکام علم اقتصاد در ارائه نظریات خود از ایدئولوژی‌ها، مایه و نشأت می‌گیرند و چنان نیست که این نظریات بدون تأثر از آداب و رسوم و اخلاقیات شکل گرفته باشند. صاحبان این نظریه ابراز می‌دارند:

از آن‌جا که دانش اقتصاد، مطالعه رفتار انسان را در بطن خود دارد و رفتار انسان، نقش اولیّه را در این دانش بازی می‌کند و از آن‌جا که رفتار انسان نیز از آموزش‌های اخلاقی خوب یا بد اثر می‌پذیرد، علم اقتصاد نمی‌تواند عاری از اقتصاد هنجاری و اخلاقی باشد...؛ بنابراین، یک تئوری اقتصادی نمی‌تواند از ایدئولوژی حاکم بر جامعه اثر نگرفته باشد.^۸

در این نظریه، به روشنی احکام مکتب اقتصادی به صورت بخشی از مبنای «علم اقتصاد» بر تبیین این دو حوزه معرفتی خط بطلان کشیده شده؛ اما یک پرسش بی‌پاسخ مانده است و آن این‌که آیا همیشه احکام مکتب، مبنای احکام «علم اقتصاد» قرار می‌گیرد یا رابطه معکوس را نیز می‌توان تصوّر کرد. آیا می‌توان موردی را تصوّر کرد که مکتب، مبنای احکام خود را از نظریه‌های علمی اقتصاد اتخاذ کرده باشد و با توجّه به نظریات تجربی استقرایی علم، دستور مکتبی داده باشد. در این نظریه به پاسخ این پرسش، پرداخته نشده؛ در حالی که این رابطه نیز در مباحث اقتصادی مورد توجّه قرار گرفته است. برخی از مکاتب اقتصادی، فرآورده‌های علم اقتصاد را مبنای احکام خود قرار داده‌اند. در این باب، برای نمونه می‌توان به نظریه سوسیالیست‌ها که ارزش کالا را برابر با کار مصرف شده در آن تفسیر کرده و سود سرمایه را از بین برده‌اند،^۹ اشاره کرد و از دعوت مالتوس به محدود ساختن امر تناسل بر اساس نظریه «نسبت افزایش جمعیت جهان از رشد تولید زراعی بیش‌تر است»،^{۱۰} نام برد. بدین سان می‌بینیم که مبنا بودن احکام «اقتصاد مکتبی» برای علم اقتصاد، کلیت ندارد و بین این دو معرفت، نوعی تأثیر متقابل هست.

هدف از طرح نظریات باب رابطه «علم اقتصاد» و «اقتصاد مکتبی» این است که زمینه‌ای برای کاوش بیش‌تر فراهم شود؛ چرا که هدف اصلی مقاله، سخن از رابطه فقه با علم اقتصاد است. در این زمینه به صورت ملموس‌تر می‌توان این پرسش را طرح کرد که اگر کارشناسان اقتصادی و دانشمندان علم اقتصاد، در مواردی اعلان کنند که اجرای فلان حکم فقهی در زمینه اقتصاد، فلان پیامد منفی را دارد، در چنین مواقعی چه باید کرد؟ پیش از توضیح بیش‌تر، بهتر است به ذکر مثالی در این باب بپردازیم.

در باره سود بازرگانی از دیدگاه علم اقتصاد، چنین اظهار شده است که این سود، سبب پدید آمدن توژم در جامعه می‌شود؛ چرا که بازرگان در ازای سود کلانی که می‌برد، ارزش افزوده‌ای ایجاد نمی‌کند. سودی که بازرگان می‌برد، نوعی دزدی از حق کارگر به‌شمار می‌رود. آنچه بازرگان به‌صورت حق طبیعی خویش می‌تواند بستاند، پولی است که در ازای خدمات خود می‌گیرد. به فرض اگر برای انتقال کالایی از یک مبدأ ورودی به مرکز توزیع و عرضه آن، ده روز وقت صرف کند، فقط مزد این ده روز کوشش خود را به نرخ عادلانه به اضافه مخارج انتقال می‌تواند بگیرد؛ ولی نمی‌تواند در یک معامله، سود کلان و غیر متعارف ببرد. یکی از اندیشه‌وران مسلمان در این زمینه آورده است:

آن چیزی که دزدی است و منجر می‌شود به این‌که عده‌ای بتوانند رگ‌های نامرئی برای جذب ارزش‌های تولید، دسترنج کار مغزی و یدی دیگران ایجاد و انبار کنند، همین سود سرمایه بازرگانی است.^{۱۱} سود سرمایه بازرگانی که به دست یک سرمایه‌دار می‌افتد، به او قدرت خرید می‌دهد؛ در حالی که حتی به اندازه یک تومان نیز امکان بهره‌برداری اضافی به وجود نیامده است و این، توژم ایجاد می‌کند. در این حالت، کارگر فکر می‌کند که حقوق خود را به طور کامل گرفته است؛ در حالی که قدرت خرید او کم‌تر از آن مقدار است که دریافت می‌کند و این همسان دزدیدن از جیب کارگر و استثمار او است.^{۱۲}

مهم‌ترین عامل توژم، همین سود دهی سرمایه در گردش است و اگر ما در این نظام اقتصادی، سود سرمایه در گردش را از بین ببریم، چه بسا نرخ توژم قابل ملاحظه‌ای باقی نماند.^{۱۳}

در عبارت یاد شده، دو پیامد منفی ذکر شده است که بر سود بازرگانی مترتب می‌شود: توژم، و بهره‌کشی از کارگر. در پایان این سخن تصریح شده است: این همه که گفته شد، از دیدگاه علم اقتصاد بود، نه از دیدگاه فقه.^{۱۴}

سخن در این است آیا حکم به این‌که سود بازرگانی سبب توژم و بهره‌کشی می‌شود و پیامدهای منفی متعددی در اقتصاد دارد، با کلیت فقهی رایجی مثل «احل الله البیع»، «تجارة عن تراض» و «اوفوا بالعقود» در تضاد نیست؟ می‌توان گفت: علم اقتصاد در ظاهر یک حقیقت را با در نظر گرفتن عامل‌های گوناگون بیان می‌کند و بیان می‌دارد که اگر چنین کنید، چنان می‌شود و از «هست» و «خواهد شد» سخن می‌گوید و به «باید» و «نباید» کاری ندارد؛ در حالی که

در بطن چنین اظهارنظری، سفارشی وجود دارد؛ سفارش به حذف سود بازرگانی رایج از معاملات. بر اساس این نظریه نمی‌توان گفت: هر بازرگان حق دارد در یک روز به میزان دلخواه سود ببرد به شرط این‌که از طریق حلال و «عن تراضی» باشد. بدین‌سان این مورد را به‌طور مثال می‌توان از مواردی به‌شمار آورد که بین حکم فقه و حکم علم اقتصاد نوعی تناقض وجود دارد. مثال دوم در این باب، به مسألهٔ ربا مربوط می‌شود. برخی از اقتصاددانان برآنند که نمی‌توان مسألهٔ بهره را که اساس کار بانک‌ها بر آن استوار است، از نظام بانکی حذف کرد؛ چرا که به‌طور طبیعی میزانی از تورم در مبادلات اقتصادی، همواره پدید می‌آید و اگر بانک‌ها به صاحبان سرمایه بهره نپردازند، در واقع آن‌ها خسارت می‌بینند. این مبحث، یکی از مباحث مطرح بین دو جناح لیبرال‌ها و معتقدان به حاکمیت فقه در اوائل انقلاب بوده است. یکی از مسؤولان جمهوری اسلامی که عضو شورای انقلاب نیز بوده، در این باره می‌گوید:

ما با آن‌ها به‌صورت زیربنایی اختلاف داشتیم؛ مثلاً در باب ربا آن‌ها استدلال می‌کردند که تورم یک مسأله‌ای است در دنیا. اگر ربا نباشد که پول سال گذشته با پول امسال بیست درصد تفاوت دارد و کسی که پول به دیگری می‌دهد این بیست درصد را از کجا بگیرد؛ پس باید ربا باشد؛^{۱۵}

البته ممکن است کسی در این مثال‌ها اشکال کند و آن‌ها را از موارد تعارض فقه و علم اقتصاد نداند؛ اما اصل مسأله قابل بررسی است.

۳. در موارد تضاد احکام فقه و علم اقتصاد چه باید کرد؟

در پاسخ این پرسش، نظر قاطعی ابراز نشده؛ ولی آرای در این باب مطرح است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

یک. برخی از پژوهشگران درصد برآمده‌اند که بدون اشاره به این تضاد و تعارض، فقه اسلامی را با علم اقتصاد همسو معرفی کنند. شهید بهشتی دربارهٔ سود بازرگانی که طرح شد می‌نویسد:

ما از آیه «أحل الله البيع و حرم الربا» تا حدّ سود معقول حقّ الزحمهٔ فروشنده را می‌فهمیم و بیش از این مقدار از نظر ماهیت اقتصادی، نوعی ظلم است و هیچ‌گونه تفاوتی با ربا ندارد.^{۱۶}

این سخن بدین معنا است که فقه با علم اقتصاد مخالفتی ندارد و چنان‌که از دیدگاه علم

اقتصاد، سود سرمایه نامشروع و غیر عادلانه وصف شده، فقه نیز در این باره حکمی همسان دارد؛ ولی خود وی تصریح دارد که آنچه از متون اسلامی در این باب برمی آید، خلاف انصاف بودن این سود است.^{۱۷}

دو. نظریه دوم برخلاف نظریه نخست و در تقابل با آن است. طبق این نظریه، با هیچ نظریه علمی نمی توان حکم فقهی صریح را محدود کرد یا از آن دست برداشت.^{۱۸} برخی نیز این امر را عنوان کرده اند:

ما قبول داریم که در اقتصاد اسلامی به موجب دستور صریح خداوند و به منظور استقرار عدالت اجتماعی نباید رباخواری وجود داشته باشد. حتی اگر شخصی بتواند مزایایی را از جنبه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی برای سیستم ربوی اثبات کند، هرگز مجوزی برای برقراری سیستم ربوی در جامعه اسلامی نخواهد بود.^{۱۹}

۴. فقیهان و علم اقتصاد

در زمینه موضوع «علم اقتصاد و فقه»، پرسش دیگری نیز مطرح است. آیا در نظام جمهوری اسلامی که برنامه ریزی اقتصاد به تصریح قانون اساسی باید بر مبنای فقه انجام گیرد، فقیهان باید به علم اقتصاد معرفت داشته باشند؟ همین پرسش درباره کارشناسان اقتصادی در نظام جمهوری اسلامی نیز می تواند مطرح باشد. اگر این امر مفروض باشد که موضوعات مورد بحث علم فقه و علم اقتصاد از هم متباین نیستند و چه بسا در مواردی، احکام متعارض داشته باشند، شاید بتوان پاسخ پرسش یاد شده را مثبت تلقی کرد؛ به ویژه اگر در باب تضاد احکام این دو علم، بر آن باشیم که می گویند: حکم فقه به حکم علم اقتصاد تخصیص می خورد یا حکم «علم اقتصاد» به فقه. این بحث نیز قابل توجه است و پژوهش قابل ملاحظه ای در این باب انجام نشده؛ گرچه در مواردی به صورت گذرا به آن اشاره شده است. در مذاکرات مربوط به بررسی نهایی قانون اساسی، در بحث های مربوط به اصول اقتصادی، آن گاه که از مشکلات کار سخن به میان می آید، یکی از خبرگان چنین اظهار می دارد:

عیب و مشکل کار ما این جا این است که فقهای ما به معنای امروزی اش اقتصاددان نیستند و اقتصاددان های ما حتی بچه مسلمان هایش فقیه نیستند و لذا نه ما این مسأله را درست می توانیم حل کنیم و نه آن ها...^{۲۰}

گویا وی معتقد بوده است که برای فهم درست مسائل اقتصادی و قانون گذاری در این مقوله،

فقیهان باید به «علم اقتصاد» به صورت کلاسیک آشنا شوند و از سوی دیگر کارشناسان مسائل اقتصادی نیز در حد فقاہت، مسائل اقتصادی اسلام را دریافته باشند.

۵. پیامد ابهامات فقهی

اکنون که چگونگی ارتباط فقه با علم اقتصاد در حد توان طرح، و به زمینه‌های بکر و قابل بحث در این باب، تا حدودی اشاره شد، از این بحث نظری به بحثی عینی و محسوس منتقل می‌شویم، و آن این که فقه در برنامه‌ریزی‌های درازمدت و کوتاه‌مدت اقتصادی چه نقشی را دارا است و ابهام برخی احکام فقهی در حوزه برنامه‌ریزی و مدیریت اقتصادی کشور چه تأثیری می‌تواند داشته باشد. روشن شدن این‌گونه پیامدها می‌تواند محققان، فقیهان و پژوهشگران حوزوی را از ضرورت طرح بحث‌های زنده اقتصادی بیش‌تر آگاه سازد. این مقاله ادعا نمی‌کند که درباره این پیامدها سخن تازه‌ای دارد یا از ناگفته‌های پرده برمی‌دارد. آن چه در این بخش ارائه می‌شود، نوعی نتیجه‌گیری است از آن چه که احتمالاً می‌تواند به صورت پیامد این ابهامات مطرح باشد.

در آغاز این فصل، نکته‌ای را نباید از نظر دور برداریم که برخی هنگام یادکرد از نابسامانی‌های اقتصادی، مسأله را چنان طرح می‌کنند که گویی تمام معضلات اقتصادی کشور در ابهامات فقهی ریشه دارد و یگانه‌گره کور اقتصاد کشور «نبود نظریه» است؛ ولی واقعیت جز این است. نابسامانی اقتصادی ایران در ده‌ها پدیده اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... می‌تواند ریشه داشته باشد که در این جا به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود.

یک. بافت ناسالم اقتصادی: این عنوان به مجموعه آفت‌ها و نقص‌هایی اطلاق می‌شود که در اقتصاد وجود دارد؛ آفت‌هایی مانند تورم، بیکاری، ساختار وابسته تولید، مسأله مهاجرت، درآمد تک پایه‌ای، بافت ناسالم نظام اداری و ده‌ها عامل دیگر که شاخص‌های بیماری اقتصاد کشور به‌شمار می‌آیند.

دو. بیماری‌های فرهنگی: بین ذهنیت مردم کشوری درباره کار و کوشش از یک سو، و رشد اقتصادی از سوی دیگر، ارتباطی تام وجود دارد. جامعه‌ای که به کار و کوشش، به صورت ارزش می‌نگرد و کار سازنده و خلاق را می‌ستاید، جامعه‌ای پویا و بانشاط است. چنین جامعه‌ای، رقابت در جهت سازندگی و کوشش افزون‌تر را معیار والایی هر شخص می‌داند. واقعیت این است که در جامعه ما هنوز کار و تکاپوی مثبت، ارزش واقعی خود را نیافته است و در این زمینه، اندیشه‌های نادرستی مشاهده می‌شود. هستند افرادی که دوست دارند از ارزش‌های افزوده دیگران مصرف،

وانگل گونه زندگی کنند. بورس بازی‌ها، واسطه‌گری‌های متراکم و مشاغل کاذب، مظاهر دیگر این فرهنگ بیمار هستند؛ گرچه نمی‌توان عوامل اقتصادی را در ایجاد این‌گونه زمینه‌ها نادیده گرفت.

سه. جنگ و توطئه‌ها: تکیه بر ارزش‌های خاص و اهمیت دادن به استقلال و حیثیت سیاسی ملت نمی‌تواند بدون برانگیختن تنش‌های سیاسی در جامعه بین‌المللی انجام یابد. بدون شک، مراکز قدرتمند اقتصادی - سیاسی به‌سادگی به این امر رضایت نمی‌دهد و کارشکنی آن‌ها می‌تواند در برنامه‌ریزی اقتصادی کشور، نابسامانی‌های گسترده‌ای را پدید آورد. بسیاری از نابسامانی‌های موجود در زمینه اقتصادی در کشور ما از این امر ناشی است؛ به‌طوری‌که دولت به اجبار بخشی از درآمدها را به امر جنگ و پیامدهای ناشی از آن اختصاص داده است؛^{۲۱} البته در صد آن نیستیم که نقش وجودی یا فقدان «نظریه» در برنامه‌ریزی اقتصادی را نادیده انگاریم. بدون تردید، روشن نبودن نظام اقتصادی بر مبنای فقه و ابهام مسائل اقتصادی فقه، تأثیرهای قابل ملاحظه‌ای را در امر برنامه‌ریزی دارد. در ذیل به برخی از این تأثیرهای منفی اشاره می‌کنیم:

۵.۱. اختلال در برنامه‌ریزی درازمدت

یک. برنامه‌ریزی درازمدت، به‌طور عام در زمینه‌های باثبات انجام می‌گیرد؛ زمینه‌هایی که در آن، هدف و چارچوب‌های کلی تعیین شده باشد. در غیر این‌صورت نمی‌توان به تدوین برنامه‌های درازمدت نائل شد. از سوی دیگر، بسیاری از برنامه‌های عمرانی و آبادانی اگر به صورت روزمره انجام گیرد، حاصل و ثمره چندانی ندارد. برنامه‌ریزی‌های بزرگ در سطح یک کشور بر روشن بودن چارچوب و اصول و اهداف اقتصادی نظام حاکم مبتنی است. اگر چنین نباشد، دست برنامه‌ریزان بسته است و اگر تحرّکی نیز مشاهده شود، در چارچوب روزمرگی‌ها و ندانم‌کاری‌ها پوشیده می‌ماند. یکی از مسؤولان اجرایی در اشاره به این امر می‌گوید:

... برای بهبود وضعیت اقتصادی کشور، یک مقدار زیادی از این تنگناها برمی‌گردد به نظام اقتصادی کشور. هنوز تکلیف وضع تجارت خارجی ما روشن نشده. مسأله زمین هنوز روشن نشده. ... عموماً سرمایه‌گذاری روی زمین به‌خاطر روشن نبودن مسأله زمین، بسیار سخت است. یکی از دلایل عدم پیشرفت کشاورزی را به صراحت در این‌جا عرض می‌کنم [که] روشن نبودن مسأله زمین است. اگر می‌خواهیم در این زمینه جهشی داشته باشیم، باید مسأله زمین را حل کنیم.^{۲۲}

دو. می‌دانیم که بودجه‌بندی به‌صورت برنامه کوتاه‌مدت، برای اداره کشور لازم است.

چگونگی دخل و خرج دولت، با این ابزار تعیین می‌شود. در مباحث مربوط به بودجه در اواخر هر سال، نمایندگان مجلس به تنگناهای گوناگون در امر بودجه‌نویسی اشاره می‌کنند. جمله‌هایی از این قبیل در پی می‌آید که جزو رایج‌ترین جمله‌های مربوط به مباحث بودجه در هر سال است:

نظام مالی ما را هنوز مجلس، خیلی جاهایش را مشخص نکرده، دولت کارهایش (مثل بودجه‌بندی) معلول است. کلیات برنامه‌های دولت معلول مجلس است...^{۲۳} و تنها اشکال ما ناشی از اشکال نظام اقتصادی می‌شود... پس از پیاده شدن تمام احکام اسلامی در سیاست اقتصادی کشور، نظام بودجه‌ای هم اصلاح خواهد شد.^{۲۴}

این‌گونه اظهارات، نقش منفی ابهام‌های فقهی در امر برنامه‌ریزی و بودجه‌نویسی را نشان می‌دهد. امری که هم دولت بدان معترف است و هم مجلس بدان اذعان دارد. همه از این ابهام‌ها می‌نالند؛ ولی ابهام‌ها در گردونه زمان همچنان در دوران می‌مانند و آن‌که بیش از همه تحت این فشار قرار دارد، دولت است. مطبوعات و نشریات گوناگون از تنگناهای اقتصادی نقص برنامه‌ریزی یاد می‌کنند و خطاب به دولت می‌نویسند:

برای جمعیت شصت میلیونی که سالانه بیش از ۲/۶ میلیون نفر بر تعداد آن افزوده می‌شود و تا ۲۰ سال آینده به دو برابر میزان کنونی خواهد رسید، چه نوع طرح‌های اشتغال‌زا و مکان‌های آموزشی و... تدارک دیده شده است.^{۲۵}

تنها پاسخ دولت در این رابطه، عدم حل ریشه‌ای مسائلی همچون اراضی موات، تجارت خارجی و نظام توزیع می‌باشد... لاینحل ماندن این موارد گرچه برنامه‌ریزی اساسی را ناممکن می‌سازد، ولی دولت، مسؤول اجرا است و به هر قیمت ممکن باید نقایص را برطرف کند.^{۲۶}

سه. مسأله افزایش جمعیت و تأثیر آن بر برنامه‌های درازمدت اقتصادی، امری است که اخیراً روی آن تکیه خاصی شده است و جناح‌های گوناگون درباره آن اظهار نظر کرده‌اند. یکی از ریشه‌های این مشکل نیز ابهام فقهی مسأله است. تحدید یا عدم تحدید نسل از نظر فقهی، حکم روشنی ندارد. برخی با استناد به احادیثی، تکثیر نسل را امری مطابق با شرع و ستوده می‌شمارند و برخی دیگر از زاویه دیگری بدان می‌نگرند و آینده‌های پرابهام و تاریکی را ترسیم می‌کنند و گاه از این مسأله به مثابه حربه سیاسی نیز استفاده می‌شود. به هر حال، حکم قاطع فقهی، بر زمینه‌های گوناگون برنامه‌ریزی جمعیتی و جهتگیری آن تأثیر خواهد گذاشت.

۵.۲. تداخل وظایف و مسؤولیت‌ها

برای برنامه‌ریزی اقتصادی، نظام اقتصادی چنان باید تدوین یابد که نقش و اختیارات بخش خصوصی و دولت و مرز فعالیت‌های هر یک به‌خوبی مشخص شده باشد. ابهام در این امر، سبب تداخل وظایف می‌شود و دست دولت را می‌بندد. وقتی مرز مالکیت خصوصی و چارچوب فعالیت‌های آن روشن نشده باشد، دولت نمی‌تواند در صحنه فعالیت‌های اقتصادی، با خاطری آسوده بکوشد و بدین‌سان، در عمل، آشفتگی بروز می‌کند و حوزه‌های فعالیت بخش خصوصی و دولت، در هم تداخل می‌یابند. وجود مؤسسات قرض‌الحسنه، یکی از نمونه‌های روشن این تداخل وظایف است که چندی است در مناسبت‌های گوناگون، حوزه اختیارات و وظایف آن‌ها و رابطه آن‌ها با بانک‌ها طرح و از جایگاه قرض‌الحسنه در فقه سخن رانده می‌شود و مشروعیت و عدم مشروعیت آن‌ها در جایگاه نهادهای خیریه، مباحثی را به خود اختصاص می‌دهد. در امر توزیع و تولید نیز مسأله تداخل وظایف رخ می‌نماید. یکی از مسؤولان بازرگانی کشور با اشاره به این امر می‌گوید:

اصولاً این مسأله که چه کسی می‌خواهد چه چیز تولید کند، به تمامی در اختیار دستگاه دولت و وزارت‌خانه‌ها نیست. بخشی از آن هم که می‌بایست باشد، اکنون در اختیار دولت و وزارت‌خانه‌ها نیست.^{۲۷}

وی در ادامه سخنان خود از کوشش‌های ناسالم بخش خصوصی یاد کرده، می‌افزاید:

ترس از قدرت، طی چند سال اخیر، آن‌چنان در رگ و پی ما ریشه دوانید که توانایی برپا کردن دیواری از قانون و ضابطه را در مقابل یورش سرمایه، به ناتوانی و بلاتکلیفی و بی‌تصمیمی تبدیل کرد.^{۲۸}

پرسش این است که چرا دولت نمی‌تواند در برابر فعالیت‌های هرج و مرج‌آمیز سرمایه خصوصی با قدرت بایستد. این امر، سببی نمی‌تواند داشته باشد، جز این‌که پشتوانه فقهی اقدام‌های دولت، چنان‌که می‌باید روشن نیست و نمی‌تواند اقدام‌های خود را با اطمینان به فقه منسوب کند، و بدین‌سان است که گاهی در برابر فعالیت‌های مخرب بخش خصوصی کوتاه می‌آید، و به تعبیر یکی از نشریات اقتصادی، یگانه عامل این مسأله در فقدان اجماع ایدئولوژیک^{۲۹} است.

۵.۳. کاهش قدرت اجرایی مدیران

در نظامی که بر پایه فقه و شرع پی‌ریزی شده است، باید تمام اقدام‌های دولت، پشتوانه شرعی داشته باشد. این امر، دست مجریان را در وادی عمل کوتاه می‌کند و آن‌ها را وامی‌دارد تا در هر مورد، حکم شرع و فقه را در نظر گیرند و رفتار اجرایی خود را در آن چارچوب شکل دهند. اگر حکم فقهی، در موضوعاتی دارای ابهام باشد، از قدرت رزمایش مسؤولان اجرایی کاسته می‌شود. پیامد این ابهام، زمانی بروز بیش‌تری می‌یابد که برخی از سودجویان بخواهند در لباس شرع و دین برای خلاف‌کاری‌های خود مستمسک بجویند. القای شبه درباره اقدام‌های دولت و تشکیک در مشروعیت آن‌ها، دست‌آویزی مناسب برای مراکزی است که اقدام‌های مجریان را در مخالفت با منافع خویش می‌بینند. یکی از نمایندگان مجلس با اشاره به این امر می‌گوید:

یکی از برادرها گفتند: مالیات به زحمت به دست می‌آوریم. این طبیعی است. ما وقتی می‌آییم مشروعیت مالیات را با آیه و حدیث به زیر سؤال می‌کشیم، شما چه انتظاری دارید که آن دهنده مالیاتی هم با طیب خاطر بدهد.^{۳۰}

در امر توزیع و بازرگانی نیز این دستاویز، مورد استفاده سودجویان قرار گرفته است. یکی از مسؤولان بازرگانی کشور در اشاره به مشکلات امر توزیع و سوء استفاده‌های بخش خصوصی از ابهام‌های فقهی و القای شبه در مشروعیت اقدام‌های دولت می‌گوید:

دیدگاه‌های صاحب‌نظران کشور درباره روش کار و اجرای بازرگانی و توزیع وقتی اعلام شد، بین مردم هم منعکس می‌شود. بخشی از مردم هم کسانی هستند که از این روش‌ها ناراضی هستند و این سیاست‌هایی که ما اکنون اعمال می‌کنیم، ممکن است حافظ منافع تولیدکنندگان خاص و واردکنندگان خاص نباشد و لذا این اشخاص، به همین گفته‌ها و ابراز عقیده‌ها استناد می‌کنند و ما را زیر فشار می‌گذارند.^{۳۱}

۵.۴. مشکل ایجاد عدالت اجتماعی

ابهام برخی از مسائل فقهی و روشنی برخی دیگر، سبب می‌شود که در موارد روشن به شریعت عمل شود و با مقیاس‌های عدالت‌جویانه شرع بر بخشی از روابط اقتصادی، کنترل اعمال، و بخشی دیگر به لحاظ ابهام فقهی، به حال خود رها شود. این امر در برخی موارد، به به هم خوردن تعادل در برنامه‌ریزی و مورد سؤال قرار گرفتن اجرای بالتسویه عدالت در مورد تمام اقشار جامعه می‌انجامد. یکی از نمایندگان با اشاره به این امر می‌گوید:

می‌گوییم از کارمندی که ماهی سی هزار تومان حقوق می‌گیرد، مالیات بگیر؛ چون هنگام استخدام با آن شرط کردید (شرط ضمن عقد) که مالیات می‌گیری، صحیح و شرعی است؛ اما آن آقای که روزانه نیم میلیون، یک میلیون... درآمد دارد، اگر دولت خدماتش را یک روز به او ندهد، دور می‌افتد که از او مالیات بگیرند.^{۳۲}

این‌گونه تناقض‌ها، در مقام اجرای عدالت اجتماعی، از ابهام فقهی برمی‌خیزد؛ اقدامی که به ظاهر نمی‌تواند توجیهی منطقی و برهانی قاطع داشته باشد. مالیات نگرفتن از بخش خصوصی یا مشکل بودن اخذ مالیات از آن‌ها، حاصل ابهام فقهی در این باب است، و چنان‌که در این جملات اعتراض‌آمیز طرح شده است، با ابهام حکم یک بخش و روشنی بخش دیگر می‌بینیم که چگونه در عدالت اقتصادی و اخذ مالیات به نسبت درآمدها دچار مشکل می‌شویم.

۶ دیدگاه‌ها درباره توانایی فقه

با برخی از پیامدهای ابهام‌های فقهی در مسائل اقتصادی آشنا شدیم. در این جا این پرسش طرح می‌شود که ریشه این ابهام‌ها کجا است. پیش از پاسخ به این پرسش، باید دیدگاه‌های موجود درباره میزان توانایی فقه موجود در مواجهه با شبهات و در مسائل مستحدثه را مرور کنیم. در این زمینه سه دیدگاه وجود دارد:

یک. حکم به توانایی مطلق فقه موجود؛

دو. حکم به عدم توانایی مطلق آن؛

سه. حکم به توانایی آن به شرط تجدید نظر در سازمان فقه.

یک. توانایی مطلق

برخی بر آنند که فقه، در شکل و قالب موجود خود و با عناصر فعلی و با همین روش که بر آن حاکم است، توانایی آن را دارد که تا همیشه تاریخ و تا قیامت در میدان عمل و عرصه شبهات، پایدار بماند و به جوابگویی قیام، و حکم موضوعات و مسائل جدید را عرضه کند. این نظریه، هرگونه تجدیدنظرطلبی در شیوه‌های پژوهش فقهی یا سازمان فقه را رد می‌کند و بر قالب موجود آن بر توانایی فقه با همین عناصر موجود، پای می‌فشرد. یکی از نمایندگان مجلس خبرگان قانون اساسی در این باب می‌گوید:

این آقایانی که خارج از مدرسه علوم قدیمی زیست و زندگی کرده‌اند، این اتهام را می‌بندند

که در این فقه مواردی است متحجر، کثش ندارد، انطباق ندارد. نه خیر کثش دارد... این

فقه اسلامی کفاف حیات و ممات در او هست. هر کجا کوتاهی دارد، بگویند یا ما حاکمش می‌شویم یا محکومش.^{۳۳}

از ظاهر سخن چنین برمی‌آید که فقه موجود را با همین بافت، دارای توانایی مطلق برای پاسخگویی به تمام مسائل و شبهات می‌داند و بر آن است که فقه در همه زمینه‌های زندگی، اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... قدرت رزمایش لازم را دارد. این گروه در مواضع و مناسبت‌های گوناگون به دفاع از همین اندیشه سخن رانده و به صراحت اعلام کرده‌اند که می‌کوشند توان بی‌چون و چرای فقه با شیوه فعلی آن را اثبات کنند. یکی از این صاحب‌نظران، در مقدمه سلسله مقالاتی در همین زمینه می‌نویسد:

... در این سلسله مقالات، سعی شده است که استدلال‌هایی را که برای بی‌اعتباری فقه سنتی و لزوم یک نگرش و تحوّل جدید در مبانی فقه اسلام به کار گرفته شده نقد کرده و ضعف آن را نشان دهیم و ضمناً ثابت نماییم که قدرت و توان کافی برای اداره همه جوامع در هر زمان و دوره‌ای در همین فقه سنتی وجود دارد.^{۳۴}

نکته‌ای را که نمی‌توان ناگفته گذاشت، این است که در این گونه موضع‌گیری‌ها، به‌طور معمول هر دو طیف (قائل به توانایی مطلق یا مشروط) برخی قضایا و مسائلی را به گروهی دیگر نسبت می‌دهند که آن گروه آن را باور ندارد؛ ولی گویا تشدید تنش و نقد مطلوب به این گونه، رنگ و لعاب افزودن را ضرور می‌سازد؛ به همین لحاظ نمی‌توان با استناد به سخنان یک طیف، عقاید طیف دیگر را به دست آورد. باید برای یافتن عقاید هر طیفی، سخنان همان طیف را از نزدیک ملاحظه کرد.

دو. عدم توانایی مطلق

در میان صاحب‌نظران و متفکران آشنا به فقه، کسی را نمی‌توان یافت که به کلی منکر توانایی فقه در برخورد با مسائل مستحدثه باشد یا در خصوص مسائل اقتصادی، چنین باوری را ابراز کرده باشد. فقط عناصری که عقاید و آرمان‌هایشان در اسلام ریشه ندارد (عناصری که در باور دین اسلام نیز دچار نابسامانی‌های فکری-عقیدتی هستند)، گاه درباره ناتوانی مطلق فقه به‌طور عام، و به مسائل اقتصادی آن به‌طور خاص نظر داده‌اند.^{۳۵} سخن این گروه سخن علمی نیست. باوری است که در شناخت ریشه ندارد. کسانی به این گونه گفته‌ها تفوه می‌کنند که هیچ‌گونه آشنایی با مجموعه فقه، به‌صورت نظام حقوقی با پشتوانه‌ای غنی و تاریخی ندارند. این عناصر، فقه را در چهره مسائل پیش پا افتاده و عوامانه آن می‌شناسند و صلاحیت‌های لازم برای

اظهار نظر در باب توانایی یا عدم توانایی فقه را ندارند؛ بدین سبب، در مباحث علمی به نظر اینان اعتنایی نمی‌شود.

سه. توانایی مشروط فقه

گروه سوم از صاحب نظران بر آنند که فقه موجود دارای جوهر حیاتی و عناصر پویایی است که بالقوه می‌توان آن را از سازگارترین مجموعه‌های حقوقی دنیا و پرکشش‌ترین آن‌ها نامید؛ ولی این کشش و پویایی تحرک، مشروط به آن است که در سازمان و بافت فقه موجود، تجدید نظری اساسی صورت پذیرد. این گروه بر آنند که اگر فقه بخواد به صورت نظام حقوقی کامل و دارای عناصر زنده و فعال در جایگاه حقوق غالب مطرح باشد، لازم است در باب و سازمان فعلی و شیوه استدلال و عناصر فعلی آن، مطالعات گسترده و عمیقی صورت پذیرد و سازماندهی آن تجدید شود. چکیده نظریه این گروه را در سخنان ذیل می‌توان مشاهده کرد:

با آن‌که به خصوص در مکتب شیعه، توجهی که بدین بخش فقه (بخش حقوق معاملات) معطوف داشته‌اند در قیاس با بخش عبادات ناچیز و تحویل در آن محدود و نارسا بوده، لکن عناصر زنده و سازنده در این منبع اصیل معارف اگر به درستی بازشناسی و تحلیل و اجرا گردد، برای رسیدن به کمال مطلوب و بنیاد جامعه‌ای اسلامی، به‌خوبی کافی و پاسخگو است. ... مجموعه حقوق اسلامی می‌تواند به درستی و به‌خوبی و به‌عنوان یک نظام دقیق و اصیل و سیستماتیک و قوی و هماهنگ با نظم منطقی درست، در برابر سیستم‌های موجود حقوقی دنیا عرض اندام کند و خود را به‌گونه یک نظام پیشرفته و قویم به جامعه علمی معاصر بقبولاند. مشروط به آن‌که به صورت مطلوب و شایسته عرضه شود که خود، فرع آن است که تحوّل عمیق در کار آن پدید آید و با توجه به تغییرات زمان و واقعیات نوین اجتماعی در سطح جهان مورد تجدید سازمان قرار گیرد.^{۳۶}

این گروه بر تجدید نظری که باید در فقه و سازمان آن صورت پذیرد، توافق دارند؛ گرچه در نوع این تجدید نظر و مواردی که باید در معرض دگرگونی واقع شوند و ملاک و معیار تجدید نظر، و این‌که چه عناصری باید از درون فقه پیراسته شود، دارای دیدگاه‌های متفاوتی هستند. برخی بیش‌تر به عامل مقتضیات زمان اهمّیت داده و معیار تجدید نظر را در همین امر خلاصه کرده‌اند. عده‌ای بر شیوه استنباطی موجود خُرده گرفته و جهان‌بینی برخی فقیهان را در ایستایی احکام فقهی مؤثر دانسته و تجدید نظر را بدین معنا گرفته‌اند که باید عده‌ای فقیه با جهان‌نگری نو به

استنباط احکام بپردازند.^{۳۷} گروهی دیگر، نارسایی های فقه کنونی را به این امر مربوط دانسته اند که در طول ۱۴۰۰ سال، عناصر بیگانه با فقه در آن نفوذ و رسوب یافته اند و به همین سبب است که همت و کوشش خود را مصروف پالایش فقه از عناصر بیگانه کرده اند. این عناصر بیگانه نیز هم در جنبه استدلال و شیوه استنباط و هم در حوزه مواد و منابع فقه مورد توجه قرار گرفته است و بیش تر در زمینه احادیث و اخبار، این گروه هم خود را صرف پالایش اخبار آحاد و سنت کرده و گاه به تصفیه منابع استنباط دست یازیده اند.

با مرور آثار و تألیفات این گروه، به مجموعه عواملی دست می یابیم که به صورت عوامل کم توانی فقه موجود از آن ها یاد شده است.

نتیجه گیری

مهم ترین وظیفه طراحان هر نظام، استخراج نظریه های جامع سیاسی، فرهنگی، اقتصادی از درون تفکر مکتبی است که طرح تمام نهادهای لازم حکومتی را دارا باشد و دستورهای لازم و کارا برای برخورد با وقایع را نیز ارائه کند. انقلاب اسلامی ایران در پی چنین مسأله ای به وقوع پیوست. طلاب داران تفکر حکومت اسلامی، پس از پیروزی انقلاب به طراحی این نظام پرداختند و قانون اساسی را به صورت چارچوب کلی اداره کشور براساس مبانی و موازین مکتب اسلام پدید آوردند و با این امید، قانون اساسی را تدوین کردند که در آینده، تمام نهادهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نظام را براساس مبانی مکتبی و برگرفته از فقه اسلامی پی ریزی کنند؛ بنابراین، روشن می شود که در عصر حاضر، فقه، مرحله ای بس دشوار و مهم از دوران رشد و تکامل خود را می پیماید؛ مرحله عبور از نظریه پردازی و ذهنیت به قانون نگاری و عینیت در این گذر تاریخی، تنش هایی پدید می آید. تنش ها و مبارزه «گذشته بسندگی» و مباحث سنتی از یک سو، و نواندیشی و نیازهای حکومتی از سوی دیگر، بحران هایی را به همراه دارد که حضور فعال فقه را در میدان عمل می طلبد. غیبت طولانی فقه از صحنه عینیت و حاکمیت و پیچیدگی روابط و مناسبات اقتصادی عصر حاضر، تطبیق کلیات فقه با قضایای موجود را مشکل ساخته است؛ البته ما در طول بحث، دیدگاه های موجود درباره میزان توانایی فقه موجود را مرور، و سه گونه دآوری را یاد کردیم. حکم به توانایی مطلق فقه موجود، حکم به عدم توانایی مطلق آن و حکم به توانایی به شرط تجدیدنظر در سازمان فقه. استنتاج ما نیز نمی تواند به جز دیدگاه سوم باشد که به شرح آن در طول بحث پرداختیم؛ بنابراین، فقه موجود، بالقوه کامل ترین مجموعه

حقوقی دنیا است که استادان فن و صاحب‌نظران و در یک کلمه، فقیهان نظام، رسالت تاریخی خود را به‌عهده گیرند و این مهم را هماهنگ با نیازهای اقتصادی و مسائل مستحدثه به فعلیت درآورده، به ثمر رسانند، و این مهم جز با تجدیدنظر اساسی در سازمان و بافت فقه موجود با توجه به تغییرات زمان و واقعیات نواجمی، اقتصادی در سطح جهان امروز به نتیجه نخواهد رسید؛ البته چه نوع تجدید نظری و در چه مواردی، و چستی ملاک و معیار تجدیدنظر، به‌عهده فقیهان اسلام است و ما در مقام نظریه‌پردازی در این زمینه نیستیم؛ اما آن چه بر ما آشکار است، این که این حرکت اسلامی نباید با مبانی مکتب و موازین آن مغایرتی داشته باشد و خدای ناکرده مبلغ بدعت در این زمینه باشیم؛ بلکه در چارچوب مکتب اسلام، خواهان تفحص و کوشش بیش‌تر و پژوهش بایسته‌تر از جانب استادان فن در زمینه شناسایی گسترده‌تر فقه در ارتباط با پی‌ریزی اقتصاد سالم باشیم.

پی‌نوشت‌ها:

۱. «قانون اساسی» بند ۱۲، از اصول کلی، اصل سوم.
۲. حسن توانایان فرد: *مقدمه‌ای بر علم اقتصاد*، ج ۱، ص ۳۹.
۳. همان، ج ۱، ص ۳۰.
۴. *اقتصاد ما*، ج ۲، ص ۱۳.
۵. همان، ج ۲، ص ۱۷؛ *درآمدی بر اقتصاد اسلامی* دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ص ۱۳ و ۱۴.
۶. همان، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۳.
۷. حسن توانایان فرد: *مقدمه‌ای بر علم اقتصاد*، ج ۱، ص ۳۳ و ۳۴.
۸. «همان» ج ۱، ص ۳۴ و ۴۱.
۹. *اقتصاد ما*، ج ۱، ص ۱۰ و ۱۱.
۱۰. همان.
۱۱. شهید بهشتی: *اقتصاد اسلامی*، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۵۹.
۱۲. همان، ص ۶۳ و ۶۴.
۱۳. همان.
۱۴. همان، ص ۶۰.
۱۵. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی: *خطبه‌های جمعه*، وزارت ارشاد، ج ۳، ص ۲۷۹.
۱۶. شهید بهشتی: *اقتصاد اسلامی*، ص ۶۲.
۱۷. همان، ص ۶۱.

۱۸. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی: *خطبه‌های جمعه*، ج ۳، ص ۲۷۹.
۱۹. ایرج توتونچیان: *تئوری تقاضا و تحلیل اقتصادی انفاق*، ص ۲۰.
۲۰. مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی، گزارشات اجلاس، ش ۱۵۶.
۲۱. اطلاعات سیاسی، اقتصادی، ش ۷، ص ۴۰.
۲۲. روزنامه رسمی مجلس، سخنان نخست‌وزیر در دفاع از بودجه، ش ۱۱۶۷۶.
۲۳. مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دور دوم، جلسه ۹۲.
۲۴. روزنامه مجلس، ش ۱۱۶۷۵.
۲۵. اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۷، ص ۴۰.
۲۶. همان.
۲۷. اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۸، ص ۵.
۲۸. همان.
۲۹. همان، ش ۴، ص ۲.
۳۰. روزنامه مجلس شورای اسلامی، دور دوم، ص ۳۴، جلسه ۹۳.
۳۱. اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۸، ص ۷.
۳۲. جلسه ۹۲ در دور دوم مجلس شورای اسلامی.
۳۳. مشروح مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی، ج ۱، ص ۱۱۸.
۳۴. روزنامه رسالت، ش ۴۹۱، سرمقاله.
۳۵. در صفحه ۱۶ ج ۲ *اقتصاد ما*، تألیف شهید صدر به سخنان این گروه اشاره شده است.
۳۶. مهدی مدرس: *زمین در لقه اسلامی*، ج ۱، ص ۱۰.
۳۷. مرتضی مطهری: *اجتهاد در اسلام*، ص ۲۶.